نگاهی به معادلات جهانی پس از دستگیری مادورو و تأثیر آن بر سیاست خارجی ایران

استراتژی واحد ترامپ در جبهه‌های متعدد

مالک مصدق: دستگیری یا برکناری رؤسای جمهور کشورها از طرف ایالات متحده، از صدام حسین و نوریگا تا مورد اخیر یعنی مادورو، بیانگر تداوم یک الگوی قدیمی است؛ الگویی که در آن «قدرت» جایگزین «قاعده» می‌شود. بنابراین تحولات سال جدید میلادی نشان می‌دهد که نظم بین‌المللی بیش از آنکه به سوی قواعد حقوقی و نهادهای چندجانبه حرکت کند، در حال بازگشت به منطق قدرت عریان است. انتظار می‌رفت در هزاره سوم، مناسبات جهانی بر پایه حقوق بین‌الملل، حاکمیت دولت‌ها و حل‌وفصل اختلافات از مسیر نهادهای مشروع شکل گیرد، اما آنچه مشاهده می‌شود، احیای رئالیسم سخت و مبتنی بر زور است. روند فعلی، گویای آن است که در شرایط افول اجماع‌های بین‌المللی و تضعیف نهادهای جهانی، قدرت‌های بزرگ بیش‌ازپیش به اقدامات یک‌جانبه متوسل می‌شوند. جهان امروز در حال ورود به دوره‌ای پرمخاطره است که در آن امنیت، بیش از قانون، تابع موازنه قوا و اراده بازیگران مسلط شده است. بنابراین برای بررسی معادلات جدید جهانی و تأثیر آن بر سیاست خارجی ایران به گفت‌وگویی با شعیب بهمن، تحلیلگر ارشد مسائل بین‌الملل، نشسته‌ایم که در ادامه می‌خوانید.

تاریخ آمریکا ثابت کرده که دستگیری رؤسای جمهور و مسائلی از این دست چیز جدیدی نیست و ایالات متحده چنین اقداماتی را انجام داده است؛ از صدام حسین تا نوریگا و مادورو و... . اما چیزی که مطرح است، قرار بود در هزاره سوم به عصر دیگری وارد شویم، ولی گویا داریم به عقب برمی‌گردیم؛ رجعت به عصر رئالیسم مبتنی بر زور. با توجه به اینکه یک رئیس‌جمهور کشور دیگری، فارغ از زاویه‌ای که با او داریم یا نه، با چه منطقی باید از طرف آمریکا شبانه دستگیر شود، حتی به اتهام مواد مخدر و مسائل دیگر. ارزیابی شما چیست؟ ما وارد چه عصری در مناسبات بین‌الملل شده‌ایم؟

این موضوع از جنبه‌های مختلف قابل بررسی است. از منظر روابط بین‌الملل، دستگیری شبانه مادورو نشان می‌دهد که آمریکا وارد دوره‌ای از رئالیسم تهاجمی شده است؛ یعنی تلاش می‌کند با اقدامات نظامی و به‌کارگیری یک‌جانبه زور و قدرت برهنه، به اهدافش برسد و به قواعد و قوانین بین‌المللی که خود آمریکا یکی از پایه‌گذاران سازمان ملل بود، بی‌اعتنایی کند. این نشان می‌دهد که در روابط بین‌الملل، همچنان قدرت و زور تعیین‌کننده است و آمریکایی‌ها خود را در موقعیتی می‌بینند که برای حفظ هژمونی‌شان، چاره‌ای جز استفاده از زور ندارند. این موضوع البته مورد انتقاد بسیاری در داخل خود آمریکا هم قرار گرفته؛ حتی بسیاری از اعضای حزب دموکرات و افرادی با مواضع مستقل‌تر، با این یک‌جانبه‌گرایی مخالفت کرده‌اند. بنابراین، در بعد روابط بین‌الملل، جهان همچنان یک جهان آنارشیک و هرج‌ومرج‌گونه تلقی می‌شود که در آن، بازیگری با قدرت بیشتر می‌تواند اهدافش را پیش ببرد و حقوق بین‌الملل تأثیرگذار نیست.

در حوزه وضعیت داخلی آمریکا هم نکته مهمی وجود دارد؛ اکنون سیاست خارجی آمریکا عملا یک عقب‌گرد تاریخی را تجربه می‌کند. آمریکایی‌ها در دهه‌های گذشته، حداقل در ظاهر خود را مقید به قواعد و حقوق نشان می‌دادند. اما در دوره ترامپ، بی‌اعتنایی به قواعد کاملا مشهود است. این را می‌توان نشانه‌ای از کاهش قدرت آمریکا دانست؛ یعنی آمریکا در نقطه‌ای قرار گرفته که رقبا را خیلی نزدیک به خود می‌بیند و برای حفظ تسلط هژمونیک بر جهان، ناگزیر به استفاده از قدرت برهنه شده است. این اتفاق مهم است، چون بحث‌های زیادی ایجاد کرده که اگر جهان به سمت سیاست خارجی مبتنی بر زور برود، روس‌ها می‌توانند در اوکراین اقدامات مشابهی علیه زلنسکی انجام دهند، یا چین درخصوص تایوان همین سیاست را پیش ببرد. در نتیجه، اختلافات میان قدرت‌های بزرگ تشدید می‌شود و می‌تواند به بی‌ثباتی جهانی منجر شود.

سؤال مهم‌تری که وجود دارد، این است که اساسا معادلات ابرقدرت‌ها چگونه است؟ آیا آنچه برای مادورو و دولت ونزوئلا اتفاق افتاد، زنگ خطری برای کشورهایی است که چشم به مسکو و پکن دوخته‌اند؟

این اتفاق زنگ خطر برای همه کشورها در جهان است، نه صرفا کشورهایی مانند ایران که با آمریکا مشکل دارند. حتی در خود اروپا، بسیاری از کشورها ابراز نگرانی کرده‌اند؛ مثلا دانمارک درمورد اقدام مشابه آمریکا نسبت به گرینلند نگرانی نشان داده است. کشورهای اروپایی هم با وجود اینکه مادورو را مشروع نمی‌دانستند، این اقدام آمریکا را مغایر با حقوق بین‌الملل دانسته‌اند. بنابراین، ترسی که ایجاد شده، می‌تواند زنگ هشدار برای همه باشد؛ چه کشورهای سنتی مخالف آمریکا، چه متحدانش. چون اقدام آمریکا ممکن است حتی به ضرر متحدان خودش تمام شود. اما واقعیت این است که کشورهای در جبهه مقابل آمریکا یا دارای تعارض با آن، حتما باید با هوشیاری بیشتر نسبت به تحرکات آینده آمریکا عمل کنند و سیاست خارجی هوشمندانه‌تری به کار گیرند.

ولی مسئله مهم‌تر، از نگاه ابرقدرت‌هاست. اگر مسائل ایران را که شما تحلیل کردید، از نگاه چین و روسیه نگاه کنیم، فارغ از اینکه پکن و مسکو چه نگاهی به تهران یا کشورهای همسو با خودشان دارند، به نظر می‌رسد آمریکا و دولت ترامپ مشخصا دارد یکی پس از دیگری جبهه‌های روسیه و چین را می‌گیرد. حالا ونزوئلا، احتمالا فردا کشوری دیگر، حتی تایوان. واقعا روسیه و چین کجا باید خط قرمز خودشان را بگذارند؟ آیا می‌گذارند یا نمی‌توانند؟

اول در تکمیل سؤال قبلی بگویم که این تلاش درمورد ایران هم صورت گرفت؛ یعنی در جنگ‌های اخیر (مانند جنگ ۱۲روزه یا ترورهای هدفمند در آن جنگ)، تلاش مشابهی برای حذف فیزیکی رهبران سیاسی و نظامی ایران انجام شد که البته در بُعد سیاسی ناموفق بود. این پروژه عملا شکست خورد. بنابراین، تصور نکنید که چنین تصمیمی برای ایران وجود نداشته؛ بلکه آزمایش شد، اما با شکست مواجه شد. پس اگر بپذیریم که جهان در حال گذار به یک نظم جدید است و آمریکایی‌ها سیاست تهاجمی پیش بگیرند درحالی‌که روسیه و چین صرفا تماشاچی باشند، قاعدتا آمریکا در بسیاری از منازعات ژئوپلیتیک پیروز خواهد شد و تعادل از بین می‌رود. بنابراین، به نظر می‌رسد در آینده نزدیک، روسیه و چین ناگزیر به همکاری بسیار نزدیک‌تر در زمینه مقابله با یک‌جانبه‌گرایی آمریکا خواهند شد. حتی احتمال دارد هرکدام در مناطق نفوذ خودشان، از ابزارهای مشابه آمریکا استفاده کنند؛ مثلا روسیه در اوکراین اقدامات شدیدتری انجام دهد یا چین در تایوان روش مدیریت بحران را تغییر دهد.

مشخصا درمورد ایران چطور؟

مسئله صرفا ایران نیست. چون واقعیت این است که اگر روسیه و چین مخالفت‌های‌شان با آمریکا را به موضع‌گیری‌های سیاسی یا اقدامات محدود در شورای امنیت سازمان ملل منحصر کنند، در آینده با دشواری‌های جدی‌تری مواجه خواهند شد، زیرا پروژه‌ای که دولت ترامپ دنبال می‌کند، یک پروژه ژئوپلیتیکی گسترده است که می‌تواند محدودیت‌های قابل توجهی برای مسکو و پکن ایجاد کند.

واقع امر آن است که هنوز یک سال از دولت دوم ترامپ نگذشته و اینکه او سال ۲۰۲۶ را با جنگ شروع کرد. این مسئله چه چیزی را نشان می‌دهد؟ آیا واقعا این سال میلادی که شروع شده، سال بحران برای کل جهان خواهد بود؟

به هر حال از زمانی که ترامپ روی کار آمد تا امروز، اقدامات تجاوزگرانه نظامی متعددی را به راه انداخته است. برخلاف شعارهای انتخاباتی‌اش که تأکید می‌کرد به سیاست «اول آمریکا» پایبند است و خواهان پایان‌دادن به مداخلات نظامی آمریکاست، رفتار امروز او نشان می‌دهد که با عملیات‌های نظامی محدود، هدفمند و کارساز موافق است و تمایل دارد با همین روش و شیوه عمل کند. زمانی که این روش برای آمریکایی‌ها پاسخ‌گو و کارآمد باشد، احتمال اینکه در سایر نقاط جهان و درخصوص سایر مناقشات از روش‌های مشابه استفاده کنند، وجود دارد. اما اگر آمریکایی‌ها متوجه شوند که جنگ‌ها می‌تواند برای‌شان جنبه فرسایشی داشته باشد یا نتوانند در مدت‌زمان کوتاه به پایان برسانند، حتما معادله برای آنها تغییر خواهد کرد.

بنابراین، جبهه مخالف آمریکا اگر بخواهد اقدامی انجام دهد، باید قاعدتا آمریکایی‌ها را به این جمع‌بندی برساند که ورود به مناقشات جدید، آنها را با چالش‌هایی مواجه می‌کند که برای مدت طولانی در آن باتلاق جنگی گرفتار شوند؛ به طوری که مجبور شوند یکباره بزنند و کاری کنند که محیط و شرایط را از ملاحظات قدرت‌های بزرگ دیگر دگرگون کنند.

اتفاقا همین مسئله باتلاقی که گفتید؛ تا قبل از مسئله مادورو، خیلی‌ها معتقد بودند که تجربه باتلاق ویتنام، افغانستان و عراق همیشه مانع تکرار اتفاقات مشابه می‌شود؛ همان چیزی که خود دونالد ترامپ بارها گفت که «۲۰ تریلیون دلار در عراق و افغانستان خرج کردیم و من شبانه باید وارد عراق شوم». ولی به نظر می‌رسد تجربه‌هایی مثل تجربه مادورو، دیگر آن فوبیا یا تابوی باتلاق ناشی از جنگ‌های فرسایشی را کنار زد؛ یعنی چیزی شبیه تجربه بوش با لشکرکشی‌های بزرگ و خرج‌های عجیب دیگر مطرح نیست. الان دیگر حملات محدود، مشخص و ضربه‌ای، حتی ربایش رئیس‌جمهور یک کشور. آیا واقعا وارد دوره جدیدی از جنگ‌ها و معادلات نظامی-امنیتی آمریکایی شده‌ایم؟

انتقاد ترامپ از دولت‌های بوش و اوباما و دولت‌های پیش از خودش، به اصل جنگ برای پیشبرد منافع آمریکا نبود، بلکه انتقاد او از این بود که اگرچه باید جنگ کرد و نظام‌های سیاسی معارض یا اهداف را از راه برداشت، اما نباید در باتلاق‌ها برای مدت طولانی گیر کرد و آمریکا را دچار چالش کرد. پس با اصل جنگ مخالفت ندارد، بلکه با جنگ‌هایی که آمریکا را گرفتار کند، مخالفت دارد.

به‌همین‌دلیل عملا مدل جنگی که ترامپ در این مدت تجربه کرده و پیش برده، متکی بر دو عنصر است؛ یکی جنگ‌های هواپایه، یعنی بدون ریسک زمینی و صرفا با استفاده از تجهیزات هوایی و جنگنده‌ها بتواند به هدف برسد؛ دوم استفاده از تکنولوژی‌های پیشرفته و هوش مصنوعی که بخشی از آن در حوزه جنگ‌افزارها به کار گرفته شده و بخش مهم دیگرش در حوزه شناسایی، جنگ سایبری و شناخت اهداف است و این تأکید، جنگ را به یک جنگ بسیار پیچیده و خطرناک علیه کشورهای مختلف تبدیل کرده است.

بنابراین چیزی که از ترامپ در آینده می‌توان انتظار داشت، همین مدل جنگی است؛ جنگ‌های مبتنی بر تکنولوژی پیشرفته و مدل‌های جنگی هواپایه، اما در مدت‌زمان کوتاه که به نتیجه‌ای دست پیدا کند که با منافع آمریکا سازگار باشد. به‌همین‌دلیل اگر طرف مقابل بتواند این محاسبه را در آمریکایی‌ها ایجاد کند که ورود به مناقشه با او می‌تواند به جنگ طولانی‌مدت، پرهزینه و با خسارت‌های قابل توجه برای آمریکایی‌ها تبدیل شود، در آن صورت ترامپ حتما از جنگ اجتناب خواهد کرد. حالا این طرف مقابل چه ایران باشد، چه چین، چه روسیه یا هر کشور دیگری، باید این محاسبه را در ترامپ و دولتش ایجاد کند که ورود به جنگ شاید آسان باشد، ولی خروج از آن کار آسان و ساده‌ای نخواهد بود.

یعنی همان مدلی که برای بمباران تأسیسات هسته‌ای کشورمان استفاده کرد؟

بله، همین مدل درمورد ایران هم استفاده شد. اگر بخواهیم آمریکایی‌ها دوباره اقدامی انجام ندهند، باید این تغییر محاسباتی را در ادراک آنها ایجاد کنیم؛ یعنی آمریکایی‌ها باید متوجه شوند که اگر دوباره بخواهند اقدامی علیه ایران انجام دهند، اولا در مدت‌زمان کوتاهی ماجرا جمع نخواهد شد؛ ثانیا آمریکایی‌ها خسارت قابل توجهی خواهند دید؛ خسارت‌هایی که می‌تواند در داخل آمریکا فشارهای قابل توجهی بر ترامپ ایجاد کند و سوم اینکه ترامپ به یک پیروزی کوتاه‌مدت و چشمگیر دست پیدا نخواهد کرد، بلکه در منجلابی فرو خواهد رفت که فضای مانورهای سیاسی‌اش را به خاطر ویژگی خودشیفتگی شخصیتی خودش محدود خواهد کرد و نمی‌تواند آن را به نمایش بگذارد. آینده بسیار پیچیده‌ای است، ولی به هر حال با هوشمندی و رفتارهای درست، حتما قابل مدیریت است.

ولی چه می‌شود که ترامپ دوم ژانویه پیام حمایت از اعتراضات ایران را می‌دهد و سوم ژانویه به ونزوئلا حمله و مادورو را شبانه دستگیر می‌کند؟

اتفاقا می‌خواهم همه را به هم مرتبط کنم. آمریکا برای خودش یک جبهه جهانی ژئوپلیتیکی متصور شده که در آن، نظام‌هایی سیاسی را که عملا در برابر آمریکا ایستادگی کرده‌اند یا نگاه متعارض به آمریکا دارند، در مقابل خود می‌بیند. بنابراین، پروژه ونزوئلا را جدا از پروژه ایران تصور نمی‌کند؛ همان‌طور که پروژه غزه، حزب‌الله و سایر موارد را جدای از این فرایند نمی‌بیند. در چنین شرایطی، تلاش می‌کند در جبهه‌های مختلف، یک استراتژی واحد و یکسان را پیش ببرد و درعین‌حال می‌خواهد با اقدام نظامی در یک حوزه، به سایرین این پیام را برساند که کوتاه‌نیامدن در برابر آمریکا می‌تواند برای‌شان پیامدهای بسیار گسترده‌ای داشته باشد. به همین دلیل است که هم‌زمان می‌بینید به ایران پیام می‌دهد و هم‌زمان در ونزوئلا اقدام نظامی انجام می‌دهد.

اعتراض در تنگنای سیاست

ادامه از صفحه ۲

او با اشاره به تجربه شخصی خود در جزیره خارک در دوران جنگ افزود: در شرایطی که اسکله‌های نفتی بمباران شده و صادرات نفت به‌شدت تهدید می‌شد، تصمیم بر توقف فعالیت‌ها گرفته نشد. با هماهنگی نیروها و مدیریت دقیق، صادرات ادامه یافت. این تجربه نشان می‌دهد حتی در سخت‌ترین شرایط نیز می‌توان با مدیریت درست، کشور را سر پا نگه داشت. او در دفاع از سیاست‌های توزیعی آن دوران گفت: نظام کوپنی، با وجود همه انتقادها، توانست حداقل‌های زندگی را برای همه مردم تأمین کند. در اوج جنگ، مردم احساس رهاشدگی نداشتند و می‌دانستند که دولت برای معیشت آنها برنامه دارد. هیچ‌گاه مسئولان وقت از موضع ضعف و ناتوانی با جامعه سخن نگفتند. دبیرکل حزب جمهوریت سپس به سیاست موسوم به «وفاق ملی» پرداخت و گفت: از ابتدا به رئیس‌جمهور توصیه شد که برای عبور از بحران‌ها، باید نیروهای وفادار، همفکر و امتحان‌پس‌داده خود را در مرکز تصمیم‌گیری قرار دهد.

اما در عمل، وفاق به گونه‌ای تفسیر و اجرا شد که بسیاری از مخالفان دولت وارد ساختار اجرائی شدند، درحالی‌که حامیان اصلی و نیروهای وفادار کنار گذاشته شدند. به گفته او، نتیجه این رویکرد آن است که امروز دولت از درون دچار فرسایش شده و بخش قابل توجهی از مدیران آن، نه اعتقادی به مسیر رئیس‌جمهور دارند و نه در شرایط بحرانی از او حمایت خواهند کرد. این وضعیت، توان تصمیم‌گیری دولت را کاهش داده و آن را در برابر فشارهای بیرونی آسیب‌پذیر کرده است.

دبیرکل حزب جمهوریت در ادامه، به تنش‌های اخیر میان دولت و مجلس اشاره کرد و گفت: دخالت برخی نمایندگان در امور اجرائی، به‌ویژه در حوزه انتصابات، خلاف نص و روح قانون اساسی و اصل تفکیک قواست. تشخیص صلاحیت مدیران اجرائی برعهده رئیس‌جمهور است و تضعیف این جایگاه، به بی‌ثباتی مدیریتی و اخلال در روند اداره کشور منجر می‌شود. یکی از اشتباهات دولت، دادن بیش از حد امتیاز به نمایندگانی بوده که از پشتوانه حداقلی رأی مردمی برخوردارند. این فعال سیاسی با انتقاد از عملکرد مجلس افزود: بخش مهمی از مشکلات اقتصادی و معیشتی امروز، ریشه در تصمیمات تقنینی و بودجه‌ای مجلس دارد. با این حال، برخی نمایندگان تلاش می‌کنند همه ناکارآمدی‌ها را به دولت نسبت دهند و خود را در جایگاه طلبکار بنشانند. او همچنین به عملکرد صداوسیما پرداخت و گفت: این رسانه سال‌هاست از جایگاه واقعی خود به‌عنوان رسانه ملی فاصله گرفته و به رسانه‌ای جناحی تبدیل شده است. پرداخت مقطعی به اعتراضات مردم، اگر با اصلاح ساختاری، تنوع دیدگاه‌ها و بازگشت اعتماد عمومی همراه نباشد، نمی‌تواند نشانه تغییر رویکرد تلقی شود. رسانه‌ای که نتواند بازتاب‌دهنده واقعی صدای مردم باشد، به‌تدریج مرجعیت خود را از دست می‌دهد.

منتجب‌نیا در جمع‌بندی سخنان خود تأکید کرد: راه‌حل وضعیت فعلی، کناره‌گیری رئیس‌جمهور نیست. آقای پزشکیان باید با شجاعت و صراحت، مسئولیت تصمیمات گذشته را بپذیرد، اشتباهات را اصلاح کند، کابینه را به صورت جدی ترمیم کند و از نیروهای متخصص، کارآمد و وفادار بهره بگیرد. تجربه دولت‌های موفق گذشته نشان داده که با مدیریت قوی، تصمیمات شجاعانه و تکیه واقعی بر مردم، می‌توان از بحران عبور کرد. اگر دولت پشت مردم بایستد، مردم نیز پشت دولت خواهند ایستاد و امکان ترمیم اعتماد عمومی فراهم خواهد شد.

لزوم بازسازی اعتماد و ثبات اجتماعی

در مجموع، آنچه از اعتراض‌های اخیر و واکنش‌های سیاسی و رسانه‌ای به آنها برمی‌آید، بیش از هر چیز نشان‌دهنده یک مسئله بنیادین در حکمرانی است: شکاف میان «شنیدن صدای مردم» و «پاسخ عملی به مطالبات آنان». فشارهای معیشتی، نوسانات اقتصادی و کاهش قدرت خرید، واقعیت‌هایی انکارناپذیر در زندگی روزمره مردم‌اند و اعتراض به این شرایط، نه یک رفتار غیرعادی، بلکه واکنشی طبیعی به تداوم بحران است. با این حال، هنوز در بخشی از ساختار سیاسی و رسانه‌ای کشور، اعتراض اقتصادی نه به‌عنوان یک حق اجتماعی، بلکه به‌مثابه تهدیدی سیاسی تلقی می‌شود؛ نگاهی که راه گفت‌وگو و اصلاح را مسدود می‌کند. دولت چهاردهم تلاش کرده با تغییر ادبیات رسمی، اعتراض را به رسمیت بشناسد و بر شنیدن صدای مردم تأکید کند. این رویکرد، اگرچه گامی رو به جلو محسوب می‌شود، اما به‌تنهایی برای ترمیم اعتماد عمومی کافی نیست. همان‌گونه که محمد عطریانفر تأکید می‌کند، صداقت در گفتار و پذیرش واقعیت‌های دشوار اقتصادی، شرط لازم برای مدیریت بحران است، اما شرط کافی نیست. جامعه در کنار شنیدن حقیقت، انتظار اقدام، برنامه و تصمیم‌های ملموس دارد؛ تصمیم‌هایی که بتواند نشانه‌ای از کنترل شرایط و کاهش فشارهای معیشتی باشد. در سوی دیگر، واکنش جریان‌های تندرو و بخشی از نمایندگان مجلس، بار دیگر نشان داد رقابت‌های جناحی همچنان بر منافع عمومی سایه انداخته است. از نسبت‌دادن اعتراض‌ها به عوامل خارجی گرفته تا تلاش برای مداخله در انتصابات اجرائی، همه حاکی از آن است که برخی بازیگران سیاسی، به جای کمک به حل بحران، در پی تثبیت موقعیت خود در فضای ملتهب هستند. این رویکرد نه‌تنها کمکی به بهبود اوضاع نمی‌کند، بلکه بر بی‌اعتمادی و ناامیدی جامعه می‌افزاید. از منظر حسام‌الدین آشنا و رسول منتجب‌نیا، تناقض در تصمیم‌گیری‌ها، ضعف در برنامه‌ریزی و ناهماهنگی میان نهادهای مسئول، به سردرگمی سیاست‌گذاری انجامیده و اعتماد عمومی را فرسوده است. صداقت بدون امیدآفرینی و وفاق بدون تکیه بر نیروهای کارآمد و وفادار، نمی‌تواند کشور را از وضعیت تعلیق خارج کند. تجربه‌های گذشته نیز نشان می‌دهد که مدیریت بحران، نیازمند ترکیب عقلانیت، انسجام نهادی و اقدام به‌موقع است. بنابراین اعتراض‌های اقتصادی نه تهدید امنیتی، بلکه هشداری اجتماعی‌اند. عبور از شرایط کنونی، مستلزم به‌رسمیت شناختن اعتراض، پرهیز از برچسب‌زنی، پایان‌دادن به منازعات جناحی و ارائه راهکارهای فوری و عملی است. فقط در این صورت است که می‌توان فاصله میان مردم و حاکمیت را کاهش داد و امکان بازسازی اعتماد و ثبات اجتماعی را فراهم کرد.

مناقصه عمومی دو مرحله‌ای
خرید کابل فشار ضعیف (LV)

PGSOC
Persian Gulf Star Oil Company
شرکت نفت ستاره خلیج فارس (سهامی عام)

شماره مناقصه: PGSOC- LEC- LV CABLE-TE-02755

شرکت نفت ستاره خلیج فارس (سهامی عام) در نظر دارد خرید ۱۰۰۰ (هزار) متر کابل 3*240 SM mm2 فشار ضعیف (LV) از تولیدات داخلی کشور را از طریق مناقصه عمومی دو مرحله‌ای به شرکت واجد شرایط واگذار نماید. بنابراین از همه شرکت‌های معتبر دعوت می‌شود برای تهیه اسناد مناقصه تا تاریخ ۱۴۰۴/۱۰/۲۴ با مراجعه به سربرگ مناقصات در وبگاه اینترنتی شرکت نفت ستاره خلیج فارس به آدرس WWW.PGSOC.IR اقدام کنند.

میزان ضمانت‌نامه شرکت در مناقصه: مبلغ ۳,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰ (سه میلیارد) ریال. (در مرحله دوم دریافت می‌گردد)
میزان پیش پرداخت: ۵۰ درصد مبلغ کل قرارداد در قبال دریافت ضمانت نامه بانکی معتبر
مدت قرارداد: ۱۱ ماه شمسی
مهلت تسلیم بسته پیشنهادی مناقصه (پیشنهاد فنی «پاکت ب» و ارزیابی کیفی «پاکت د»): تا ساعت ۱۲ روز دوشنبه مورخ ۱۴۰۴/۱۱/۱۳
محل تسلیم بسته پیشنهادی مناقصه و محل تحویل کالا: بندرعباس، کیلومتر ۱۳ محور بندرعباس به بندر خمیر، بلوار صنعت نفت، میدان نفت، شرکت نفت ستاره خلیج فارس، امور حقوقی، حاکمیت شرکتی و قراردادها.
تلفن: ۰۷۶-۳۱۳۱۰۰۰۰ داخلی ۳۷۰۶، دورنگار: ۰۷۶-۳۱۳۱۳۱۳۱
کدپستی: ۷۹۳۱۱۸۱۱۸۳، ایمیل: Legal@pgsoc.ir

روابط عمومی و بین الملل شرکت نفت ستاره خلیج فارس
۶۴۱۴

مناقصه عمومی دو مرحله‌ای
خرید تله بخارهای ترمودینامیکی

PGSOC
Persian Gulf Star Oil Company
شرکت نفت ستاره خلیج فارس (سهامی عام)

شماره مناقصه: PGSOC- LEC- Steam Trap-TE-02797

شرکت نفت ستاره خلیج فارس (سهامی عام) در نظر دارد خرید تله بخارهای ترمودینامیکی از تولیدات داخلی کشور به شرح جدول زیر را از طریق مناقصه عمومی دو مرحله‌ای به شرکت واجد شرایط واگذار کند. بنابراین از همه شرکت‌های معتبر دعوت می‌شود برای تهیه اسناد مناقصه تا تاریخ ۱۴۰۴/۱۰/۲۴ با مراجعه به سربرگ مناقصات در وبگاه اینترنتی شرکت نفت ستاره خلیج فارس به آدرس WWW.PGSOC.IR اقدام کنند.

ردیف	نام کالا	واحد سنجش	مقدار
۱	STEAM TRAP SIZE 1/2"	NO	۳۰۰
۲	STEAM TRAP SIZE 3/4"	NO	۳۰۰
۳	STEAM TRAP SIZE 1-1/2"	NO	۱۵
۴	STEAM TRAP SIZE 2"	NO	۱۵

میزان ضمانت‌نامه شرکت در مناقصه: مبلغ ۳,۳۵۵,۰۰۰,۰۰۰ (سه میلیارد و سیصد و پنجاه و پنج میلیون) ریال. (در مرحله دوم دریافت می‌شود.)
میزان پیش پرداخت: ۵۰ درصد مبلغ کل قرارداد در قبال دریافت ضمانت نامه بانکی معتبر
مدت قرارداد: ۶ ماه شمسی
مهلت تسلیم بسته پیشنهادی مناقصه (پیشنهاد فنی «پاکت ب» و ارزیابی کیفی «پاکت د»): تا ساعت ۱۲ روز یک‌شنبه مورخ ۱۴۰۴/۱۱/۱۲
محل تسلیم بسته پیشنهادی مناقصه و محل تحویل کالا: بندرعباس، کیلومتر ۱۳ محور بندرعباس به بندر خمیر، بلوار صنعت نفت، میدان نفت، شرکت نفت ستاره خلیج فارس، امور حقوقی، حاکمیت شرکتی و قراردادها.
تلفن: ۰۷۶-۳۱۳۱۰۰۰۰ داخلی ۳۷۰۶، دورنگار: ۰۷۶-۳۱۳۱۳۱۳۱
کدپستی: ۷۹۳۱۱۸۱۱۸۳، ایمیل: Legal@pgsoc.ir

روابط عمومی و بین الملل شرکت نفت ستاره خلیج فارس
۶۴۱۵